

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۵۷ به تاریخ ۱۴۰۰/۷/۱۱

نکات کلیدی صحیحہ هشام بن سالم - فرق بین نبی و رسول در بحث امت واحده و ایجاد اختلاف و صف بندی

نکته اول؛ طبقات از حیث ماموریت

بحث در بررسی صحیحہ هشام بن سالم بود^۱ که روایت مهمی در باب طبقات الانبیاء است و با روایات دیگر این باب و باب سوم تکمیل خواهد شد و عمده مباحث این دو باب ذیل همین روایات تکمیل و عرض خواهد شد. در این روایت که انبیاء و رسل را به چهار دسته تقسیم کرده است، دو فرق اساسی بین انبیاء و رسل بیان شده است؛ یک فرق از جهت کیفیت تلقی وحی است؛ فرق دیگر تفاوت در ماموریت آنهاست. البته اینکه ریشه این بحث و تفاوت و تفاضل انبیاء بر چه محوری است، با روایات دیگر بعداً تکمیل خواهیم کرد. و نکته مهم دیگر در روایت بحث ارتباط خود انبیاء و رسل با هم در شبکه هدایت است. لذا سه نکته اصلی در این روایت و روایات باب هست.

نکته اول بحث ماموریت انبیاء است؛ بیان شده است که دسته اول «لَا يَعْدُو غَيْرَهَا» هستند؛ یعنی ماموریتی نسبت به غیر ندارند. ولو این اخباری که به آنها می رسد از جنس نبأ توحید و معرفت الهی و دین است ولی ماموریت در تعدی و رساندن این نبأ به غیر ندارند. لذا وحی و الهامی که به مثل مادر حضرت موسی شده است از این دسته نیست زیرا دعوت به توحید و دین نبوده است. لذا در جلسه قبل گفتیم بعید است که طبق این روایات مادر حضرت نبی باشد. در این روایت نبی و رسول مقصود کسی است که حقیقت دین را از خدا تلقی می کند.

اما دسته دوم در ماموریت اینطور هستند که در عین اینکه نبأ آنها متعدی است و مامور به ابلاغ در نبوت خود هستند ولی فرموده «لَمْ يُبْعَثْ إِلَى أَحَدٍ» یعنی بعثت و رسالت ندارد. این باید توضیح داده شود که این چه جنس ماموریتی است؛ در مقابل دسته اول که خبر و نبوت شان برای خودشان است؛ و نیز فرق این دسته در مقابل دسته سوم که مبعوث و رسول هستند، چیست؟! در مورد دسته سوم فرموده: «قَدْ أُرْسِلَ إِلَى طَائِفَةٍ قُلُوا أَوْ كُتُبُوا» یعنی در عین اینکه نبأشان متعدی است رسول هم هستند. این ماموریت رسالت باید تبیین شود. و دسته چهارم هم طبقه امامت است که اشرف بر

^۱ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۷۴

دسته های قبل است و هدایت و ولایت کل جریان با آنها بوده است. لذا در روایت به اولوالعزم مثال زده است؛ از همین تعبیر بدست می آید که چنین مقامی برای انبیاء اولوالعزم بوده است و انبیاء و رسولان ذیل آنها ماموریت ایفاء می کردند.

نکته دوم؛ طبقات از حیث تلقی وحی

اما نکته دوم بحث کیفیت تلقی وحی است که بیان شده که دسته اول «فَنَبِيٌّ مُنْبَأٌ فِي نَفْسِهِ» هستند؛ یعنی وحی به نفس آنها خواهد شد و چیزی از جنس الهام و اشاره استغ ولی با ملک وحی تلاقی ندارند.^۲ دسته دوم «نَبِيٌّ يَرَى فِي النَّوْمِ وَ يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَ لَا يُعَايِنُهُ فِي الْيَقَظَةِ» هستند که رویت و ملاقات در نوم و رویا دارند ولی معاینه در عالم بیداری ندارند. و شاید صوت در بیداری هم داشته باشند؛ که این را بعد بحث می کنیم. دسته سوم «نَبِيٌّ يَرَى فِي مَنَامِهِ وَ يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَ يُعَايِنُ الْمَلَكَ» هستند که معاینه در بیداری هم دارند و ملک وحی را در عالم یقظه می بینند. دسته چهارم هم به همین کیفیت است ولی مقام دیگری دارند و امام هستند. البته بعد بحث خواهیم کرد که کیفیت تلقی و درجات ملاقات با ملک وحی خود تفاوت ها و درجاتی دارد که در روایات اشاره شده است.

نکته سوم؛ طبقات در شبکه هدایت

نکته سوم در روایت هم بحث ارتباط این انبیاء با هم و شبکه هدایت است. در روایت در مورد دسته اول نفرمود که امام دارند. ولی در مورد دسته دوم و سوم که نبی و رسول هستند، فرموده امام دارند و ذیل رسالت و امامت دسته چهارم کار می کنند. این نظام از یک ارتباط مهمی در شبکه هدایت و نبوت و رسالت خبر می دهد که با بحث انبیاء اولوالعزم و بالاتر با امامت کل نبی اکرم و اهل بیت ایشان در ارتباط است که باید قدری از این نکته هم بحث کنیم.

با این توضیح روشن هم می شود که چرا در دسته اول بحث امامت بر آنها را اشاره نکرده است؛ زیرا ماموریتی در مسیر هدایت و سرپرستی عباد ندارند که از امامت ائمه بر آنها بحث شود. اینجا بحث این نیست که آنها مطلقاً امام نداشته اند بلکه بحث این است که در نبوت خود ذیل امامت نیستند زیرا ماموریتی ندارند. لذا مثلاً آن امامت مطلق که جناب ابراهیم در زمان امامت خود داشته اند بر این دسته از انبیاء هم بوده است ولی امامت از حیث نبوت و ماموریت در هدایت در کار نبوده است زیرا ماموریت هدایتی بر عهده آنها نبوده است.

^۲ - عبارت منبأ بودن در نفس، محتمل است که مقصود کیفیت تلقی وحی نباشد بلکه ماموریت را بیان می کند که نبأ او برای نفس خود اوست. و شاید اینکه بعد فرمود لایعدو غیرها قرینه بر همین معنا باشد. در این فرض دیگر به کیفیت تلقی وحی این دسته اصلاً اشاره نشده است و شاید با دسته دوم یکی باشند و مانند آنها در رویا تلقی کنند.

نکته چهارم؛ تبیین مقام امامت در آیه شریفه

اما نکته چهارمی که در ذیل روایت مطرح شده و اهمیت در بحث دارد و باید بررسی شود اینکه حضرت مسیر رسیدن به مقام امامت در جناب ابراهیم را توضیح می دهند که از نبوت به رسالت و بعد به امامت منتهی شده است: «وَقَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ نَبِيًّا وَكَانَ بِإِمَامٍ حَتَّى قَالَ اللَّهُ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي فَقَالَ اللَّهُ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» این سیر در درجات برای ایشان و بیان آیه شریفه در روایات دیگر باب هم آمده است.

این آیه شریفه اهمیت خاصی در بحث طبقات انبیاء دارد که باید قدری مورد بررسی قرار دهیم. در سوره مبارکه بقره فرموده: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۳ در این آیه بحث کلمات و ابتلاء و تمام کردن آنها و رسیدن به مقام امامت باید بحث شود و مانع مهم در این مقام که بحث ظلم است باید تبیین شود. روشن است که ظلمی که از امام نفی می شود معنای خاصی دارد و الا بقیه انبیاء و رسل هم معصوم هستند و اهل ظلم نبودند و نیستند. لذا این دقتی است که باید در بحث دنبال شود. اینکه ذیل روایت فرموده «مَنْ عَبْدَ صَنَمًا أَوْ وَثَنًا لَا يَكُونُ إِمَامًا» تطبیق ظلم در آیه بر سابقه شرک است و تفسیر آیه نیست؛ روشن است که انبیاء و رسل سابقه شرک نداشتند. این ذیل برای نفی امامت مدعیان امامت است که در تاریخ اسلام بوده اند.

بررسی فرق انبیاء و رسولان از حیث ماموریت

روشن شد که دسته اول انبیاء ماموریتی ندارند و نبأ و خبرشان برای خودشان است. هرچند این حرف نفی وظائف عمومی مومنین را نمی کند. لذا این دسته از انبیاء ذیل امامت انبیاء از دسته چهارم، مکلف به ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر و... بوده اند. ولی اینکه خبر خودشان از نبوت را منتشر کنند و این خبر را به دیگران منتقل کنند اینطور نیست.

اما مهم فرق بین دسته دوم و سوم است که چطور عده ای ماموریت در نبوت دارند ولی مبعوث و رسول نیستند و دسته سوم مبعوث به سمت امت هستند و رسالت دارند. و در جلسه قبل هم عرض شد که این تقسیم بندی به «نبی» و «رسول» در آیات و روایات مکرر وارد شده است و شرافت خاصی برای انبیاء مرسل بیان شده است. برای پیدا کردن این فرق از حیث ماموریت آیه مهم سوره بقره و روایات آن را بررسی می کنیم.^۴

^۳ - سوره مبارکه بقره آیه ۱۲۴

^۴ - این آیه شریفه معرکه آراء مفسرین است و بحث های جدی هم ذیل آن شده است ولی بحث مورد نظر ما بررسی آیه از جهت وحدت امت و ایجاد اختلاف و تمییز توسط بعث رسول است. لذا به جهات دیگر آیه پرداخته نخواهد شد.

در سوره مبارکه بقره فرمود: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۵ این محتوی، بحث مهم و منحصر به فردی است که شبیه آن در آیات دیگر قرآن نیست. این آیه از یک امت واحده ای خبر می دهد که یک مقصد و مسیر داشتند. با بعثت انبیاء در میان این امت بود که اختلاف بین آنها ایجاد و صف بندی و درگیری بین آنها آغاز شد.

این بشارت و اندازی که رسولان دارند که در آیه تعبیر به «بعثت» می کند به نحوی است که امت واحده را مختلف می کند و جریان مومنین و کافرین درست می شود. البته از آیات و روایات مکرر بدست می آید که بشارت و انذار مرسلین همه بر محور توحید و نفی شرک است. در سوره مبارکه هود فرمود: «أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ»^۶ همه دعوت حضرت، بر محور توحید و عبودیت خدا و نفی عبودیت و بندگی نسبت به غیر خداست. انذار و بشارتی که سبب اختلاف امت واحده می شود در این موضوع است.

این بشارت و انذار هم در مقابل جریان کفر است که اصل آن ائمه کفر و شرک است. یعنی این یک انذار و بشارت نسبت به حالات درونی انسان صرفاً نیست. بلکه انبیاء مردم را از جریان شرک مجسم و مجسد که محورش ائمه نار است حذر می دهند. در سوره مبارکه ذاریات بعد از اینکه بحث از سرنوشت اقوام گذشته و گرفتاری آن ذیل ائمه نار بحث می شود می فرماید: «فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ * وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ»^۷ این فرار از جریان شرک به سمت خدا و محیط توحید و ولایت حقه است. اگر از ائمه نار کسی فرار نکند، مبتلی به شرک می شود. فراغه هستند که برای مردم اله می سازند؛ بلکه خود آله مردم می شوند.

این آیه اشعار دارد که قبل از این بعثت، انبیائی بودند ولی مبعوث و رسول نبودند. و این مضمون در روایات ذیل آیه مکرر بیان شده است. نکته مهم این آیه همین است که این انبیاء غیر مرسل، ولو ماموریتی دارند و با عده ای کارهایی انجام می دادند و هدایتی داشتند ولی این قوم و امت، واحده بود. صف بندی و درگیری با منطق کفر نبود. اختلاف بعد از بعثت شروع شده است. فرموده: «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ» یعنی انبیاء حرفی را می آورند که سبب اختلاف بین این امت واحده می شود و کسانی که مقابل این انبیاء مرسل می ایستند کسانی هستند که

^۵ - سوره مبارکه بقره آیه ۲۱۳

^۶ - سوره مبارکه هود آیه ۲

^۷ - سوره مبارکه ذاریات آیه ۵۰ تا ۵۱

بینه و حجت بر آنها اقامه شده است و اینها صرفاً بغی و ظلم و زیاده طلبی دارند. و البته عامل اصلی این اختلاف همین فراعنه و تابعین آنها هستند که جلوی تشکیل امت واحده جدید حول انبیاء را می گیرند.

روایات ذیل آیه امت واحده و بعث رسل

در روایات ذیل این آیه شریفه همین نکته اشاره شده است که قبل از بعثت، انبیائی بودند و هدایت هم می کردند ولی جنس کارشان به نحوی بود که امت واحده بوده است و اختلاف در امت ایجاد نکرده اند و امت را با بشارت و انذار خود به تفکیک و تمییز سیر نداده اند.

روایت اول معتبره یعقوب بن شعیب در کافی شریف است که فرموده: «حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكِنْدِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَدِيسٍ عَنْ أَبِيَانَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَقَالَ كَانَ النَّاسُ قَبْلَ نُوحٍ أُمَّةً ضَلَّالًا فَبَدَأَ لِلَّهِ فَبَعَثَ الْمُرْسَلِينَ»^۸ یعنی این آیه شریفه مربوط به جریان انبیاء قبل از حضرت نوح است و در آن زمان امت واحده بوده است که به «امت ضلال» تعبیر شده است. با بعثت جناب نوح یا رسولانی قبل از ایشان بود که این امت واحده به اختلاف و صف بندی کشیده شد و قبل از آن چنین امری نبود. این اختلاف در امت واحده و اتمام حجت اجتماعی و صف بندی ایمان و کفر و درگیری با جریان کفر، با بعثت انبیاء حاصل شده است.

همین روایت یعقوب بن شعیب در تفسیر العیاشی هم نقل شده است و یک ذیلی دارد که مهم است؛ فرموده: «عن يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً قَالَ كَانَ هَذَا قَبْلَ نُوحٍ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَدَأَ اللَّهُ فَأَرْسَلَ الرُّسُلَ قَبْلَ نُوحٍ قُلْتُ أَعَلَى هُدًى كَانُوا أَمْ عَلَى ضَلَالَةٍ قَالَ بَلْ كَانُوا ضَلَّالًا كَانُوا لَا مُؤْمِنِينَ وَلَا كَافِرِينَ وَلَا مُشْرِكِينَ»^۹ یعنی این ضلالتی که قبل از جناب نوح بوده است ضلالت از سر شرک و کفر نبوده است بلکه اینها حجت برشان تمام نشده بود. انبیائی بر این امت مبعوث نشده اند که تفکیک و اتمام حجت و اختلاف شود.^{۱۰} این ضلالتی از باب عدم اتمام حجت بوده است و لذا در روایت مسعده بن صدقه که در ادامه خواهد آمد فرموده بر فطرت زندگی می کردند.

^۸ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص: ۸۲. در سند این روایت احمد بن عدیس آمده است که این فرد توثیق و ترجمه ندارد لکن با توجه به مبنای استاد که روایات کتاب کافی شریف وقتی ضعف خاص نداشته باشد، معتبره هستند، این روایت تصحیح می شود.

^۹ - تفسیر العیاشی، ج ۱، ص: ۱۰۴. شبیه این مضمون در روایات دیگری هم آمده است که بعید می نماید که این مضمون در روایات نفی شود.

^{۱۰} - همین مضمون در صحیح عبدالله بن سنان در کافی شریف هست که فرموده: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ فَقَالَ كَانُوا أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ لِيَتَّخِذَ عَلَيْهِمُ الْحُجَّةَ» الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص: ۳۷۹. یعنی قبل از بعثت انبیاء اتمام حجت بر امت تمام نمی شود و انبیائی که بودند مامور به این کار نبودند.

در روایت مهم مسعده بن صدقه در تفسیر عیاشی اینطور بیان شده است: «عَنْ مَسْعَدَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَقَالَ كَانَ ذَلِكَ قَبْلَ نُوحٍ قِيلَ فَعَلَى هُدًى كَانُوا قَالَ بَلْ كَانُوا ضَلَالًا وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا انْقَرَضَ آدَمُ وَ صَالِحُ ذُرِّيَّتِهِ بَقِيَ شَيْثٌ وَصِيَّهُ لَا يَقْدِرُ عَلَى إِظْهَارِ دِينِ اللَّهِ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ آدَمُ وَ صَالِحُ ذُرِّيَّتِهِ وَ ذَلِكَ أَنَّ قَابِيلَ تَوَاعَدَهُ بِالْقَتْلِ كَمَا قَتَلَ أَخَاهُ هَابِيلَ فَسَارَ فِيهِمْ بِالتَّقْيَةِ وَ الْكِتْمَانِ فَازْدَادُوا كُلُّ يَوْمٍ ضَلَالًا حَتَّى لَمْ يَبْقَ عَلَى الْأَرْضِ مَعَهُمْ إِلَّا مَنْ هُوَ سَلَفٌ وَ لَحِقَ الْوَصِيُّ بِجَزِيرَةٍ فِي الْبَحْرِ يَعْبُدُ اللَّهَ»

در ابتدای این روایت فرموده بعد از منقرض شدن حضرت آدم و ذریه صالح ایشان، وصی ایشان جناب شیث امکان اظهار دعوت نداشت و این بخاطر فشار قایل و تابعین او بود. لذا در کتمان و تقیه زندگی می کرد و اندکی که با ایشان از قبل بودند در محیط خاصی زندگی می کردند. مابقی همه در ضلالت رفتند و اصلاً دعوتی به آنها نرسید. یعنی در عین اینکه یک نبوت و دعوتی ایشان داشته اند و مومنین را هدایت می کردند ولی در تقیه و کتمان بوده است و بشارت و اندازی که امت واحده را بهم بریزد و صف بندی اجتماعی را ایجاد و حجت را تمام کند نبوده است. معنای نبی غیر مبعوث همین است. اندازی که با ائمه جور درگیر شود و مردم را در مقابل آنها قرار دهد و درگیری بر محور حق و باطل در سطح اجتماع باشد، این نبوده است.

در ادامه روایت فرمود: «فَبَدَأَ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَبْعَثَ الرُّسُلَ وَ لَوْ سُئِلَ هَؤُلَاءِ الْجُهَالُ لَقَالُوا قَدْ فَرِغَ مِنَ الْأَمْرِ وَ كَذَبُوا إِنَّمَا هِيَ شَيْءٌ يَحْكُمُ بِهِ اللَّهُ فِي كُلِّ عَامٍ ثُمَّ قَرَأَ فِيهَا يُفَرِّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ فَيَحْكُمُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَا يَكُونُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ مِنْ شِدَّةٍ أَوْ رَخَاءٍ أَوْ مَطَرٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ قُلْتُ أَ فَضُلَالًا كَانُوا قَبْلَ النَّبِيِّينَ أَمْ عَلَى هُدًى قَالَ لَمْ يَكُونُوا عَلَى هُدًى كَانُوا عَلَى فِطْرَةِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَهُمْ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ وَ لَمْ يَكُونُوا لِيَهْتَدُوا حَتَّى يَهْدِيَهُمُ اللَّهُ أَمَا تَسْمَعُ يَقُولُ إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ أَيْ نَاسِيًا لِلْمِيثَاقِ»^{۱۱} یعنی این امری بود که بداء الهی بود و عده ای که جاهل هستند این امر -سنت بداء- را منکر می شوند. بعد راوی سوال می کند که اینها هدایت شده بودند یا در ضلالت بودند؟ حضرت می گویند هدایت شده نبودند ولی بر فطرت زندگی می کردند. کسی بدون هدایت الهی به هدایت نمی رسد و تا انبیاء نباشند کسی هدایت نمی شود. اگر هدایت الهی نباشد انسان در محیط ضلال خواهد بود و میثاق فراموش خواهد شد. والحمدلله...

^{۱۱} - تفسیر العیاشی، ج ۱، ص: ۱۰۴